

تردیدناپذیر بودن معاد از منظر قرآن

qasemi@qabas.net

علی محمد قاسمی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه

پذیرش: ۹۵/۲/۱۹

دریافت: ۹۴/۸/۲۸

چکیده

معاد یکی از مهم‌ترین اصول اعتقادی است که بیشترین آیات قرآنی را پس از توحید به خود اختصاص داده و این حاکی از اهمیت فوق‌العاده ایمان به معاد است. چنین ایمانی ضامن اجرای قوانین الهی است. از آنجاکه ایجاد شبهه و تضعیف باورهای دینی مردم به منزله تلاش برای درهم شکستن یکی از ارکان مهم دین است، لازم می‌نماید تا در زمینه تقویت بنیه اعتقادی جوانان، هرچند مختصر، بدهات و تردیدناپذیر بودن معاد با روشی قرآنی و از خود قرآن، بررسی و تبیین شود. قرآن کریم گاهی معاد را امری تردیدناپذیر می‌داند و گاهی در پاسخ به بهانه‌گیری‌ها و واکنش‌های منفی منکران معاد، با بیان و پاسخی روشن، معاد را بدیهی می‌داند. در این تحقیق، ضمن استخراج عناوین مربوط از قرآن، آیاتی هم که حاکی از آن عناوین است، به شیوه‌ای مطلوب و نو، تنظیم و دسته‌بندی شده و علاوه بر استفاده از بیانات مفسران، به نقد و بررسی برخی نظریات آنان نیز پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: معاد، قیامت، شک، ریب، شبهات، منکران معاد.

مقدمه

اگرچه در خصوص «معاد» کتاب‌ها و مقالات فراوانی نگاشته شده، ولی در موضوع «بدهت معاد» به طور مستقل، کاری صورت نگرفته است، جز اینکه مفسران محترم در ذیل آیات ذی ربط، به تفسیر و توضیح آیات پرداخته‌اند. این در حالی است که یکی از مهم‌ترین مسائل اعتقادی، که در کنار اعتقاد به توحید، شالوده دین و زیربنای همه باورهای صحیح انسان قلمداد می‌شود، مسئله معاد است. ضروری و بدیهی دانستن معاد و تدبر و دقت نظر در آیات مربوط به آن، تأثیر بسزایی در تقویت رابطه با خدا و نیز سازندگی نفس و اخلاق فردی دارد، و حتی در اخلاق اجتماعی و کمیت و کیفیت رابطه انسان با دیگران هم بسیار تأثیرگذار است. البته اصل معاد در قرآن، حجم فراوانی از آیات را به خود اختصاص داده و این گویای اهتمام ویژه این کتاب آسمانی به جهان پس از مرگ است؛ اما آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند این است که بسیاری از آیات مزبور، با بیانات گوناگون، معاد را امری «تردیدناپذیر» می‌داند که خود یکی از مهم‌ترین و چشم‌گیرترین موضوعات مربوط به این اصل مهم اعتقادی است. در واقع، باید گفت: قرآن در مواجهه با منکران معاد، دو روش اتخاذ کرده است: نخست طرح بدهت امر معاد که خود نوعی خلع سلاح آنان بوده و مانع ایجاد تردید، در اصل وجود یک امر بدیهی از سوی منکران می‌شود. دوم شیوه موضع‌گیری‌های آنان را بیان نموده، پاسخ آنان را به نحو احسن داده است. بدین ترتیب و با توجه به آیات ذی ربط، هم سؤال اصلی (تبیین تردیدناپذیر بودن معاد) و هم سؤال‌های فرعی مانند: موضع‌گیری‌ها و شبهات گوناگون منکران معاد و سؤال‌های آنان مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ داده می‌شود.

نبود تردید در حقانیت معاد

قرآن کریم با بیانات گوناگون و در آیات متعدد، با تأکیدهای فراوان، معاد را حقیقتی غیرقابل تردید و انکار می‌داند. آیات، در این زمینه سه دسته هستند:

برخی آیات (از روزی که شکی در آن نیست و) با عنوان ﴿يَوْمَ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ از قیامت یاد می‌کنند؛ مانند: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران: ۹). نیز بیان می‌دارند: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۲۵).

دسته‌ای دیگر از روز قیامتی که شکی در آن نیست و با عنوان ﴿يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ تعبیر می‌کنند؛ مانند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا﴾ (نساء: ۸۷).

دسته سوم بیانگر ساعتی هستند که هیچ شک و ریبی ندارد: ﴿وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا...﴾ (کهف: ۲۱).

و سرانجام، دسته چهارم، هم سخن از روز اجتماع مردم می‌گوید که شک‌بردار نیست؛ مانند: ﴿... يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾ و هم در جای دیگر بیان می‌دارد که: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾ (شوری: ۷).

از آنجاکه در همه آیات مزبور، سخن از بدون «ریب» بودن قیامت است، بجاست توضیح داده شود که آیا «ریب» به معنای «شک» است یا معنایی دیگر دارد.

لغت‌شناسان در تبیین فرق بین «ریب» و «شک» گفته‌اند: «شک» حالتی است که در مقابل جدیت و قاطعیت قرار دارد. این حالت ممکن است درباره حکمی یا عملی یا جریان امری برای انسان اتفاق بیفتد. شک در

داشتند که قرآن آن را مردود می‌شمارد؛ مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ يَبْرِجُ﴾ (حج: ۵). در این آیه شریفه، بر قدرت الهی تکیه شده است.

گاهی نیز سخن از شک و تردید منکران معاد است. قرآن چنین افرادی را سرزنش می‌کند: ﴿بَلْ أَدَارِكْ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴾ (نمل: ۶۶). واژه «ادارک» در این آیه شریفه، در اصل «تدارک» بوده که به معنای «پی در پی درآمدن اجزای یک شیء» است، به گونه‌ای که چیزی از آنها باقی نماند. «عمون» نیز جمع «عمی» (کور دلی) است (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۵، ذیل واژه عمی). تدارک علم منکران معاد نسبت به آن، به این نحو است که تمام علوم آنان منحصر به دنیایشان است، ولی نسبت به آخرت، هیچ علمی ندارند؛ زیرا ارزشی برای دلایل و براهین مربوط به آن قایل نیستند، و حتی اگر یقین به هدفمند بودن جهان نیز داشته باشند، دلشان چنین امری را باور ندارد و تنها به دنیایشان توجه دارند، بلکه اینان نسبت به آخرت، در شک هستند.

برخی مفسران بزرگ وزان این آیه شریفه را وزان آیه ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَن تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ...﴾ (نجم: ۳۰) می‌دانند و می‌گویند: تکرار کلمه «اضراب» برای بیان مراتب محرومیت از علم به آخرت است؛ و چنین افرادی در مرتبه بالای آن محرومیت قرار دارند. پس جمله ﴿بَلْ أَدَارِكْ عَلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ﴾ به این معناست که آنها به

عقیده و حکم نیز به همین معناست که انسان نسبت به حکمی به مرحله یقین نرسیده و دل او به طور جدی و قطعی امری را نپذیرفته باشد. البته این یک مسئله عرفی است و نیاز به چنان دقتی ندارد تا گفته شود باید دو طرف شک مساوی بوده، هیچ‌یک از طرفین کمترین رجحانی بر دیگری نداشته باشد؛ همان‌گونه که مناط در ظن نیز رجحان عرفی است (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۱۲۷).

اما «ریب» توهم داشتن نسبت به چیزی است و پس از مدتی آن توهم مرتفع شود. «رایتی کذا و آرابنی»؛ یعنی مرا به دودلی و ناخوشی انداخت. پس حقیقت «ریب» این است که انسان چیزی یا کاری را، امری دیگر بیندارد؛ سپس حقیقت و چیستی آن روشن گردد. خدای متعال درباره بعث و برانگیخته شدن انسان‌ها می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ...﴾ (حج: ۵). درباره قرآن نیز می‌فرماید: ﴿وَإِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا...﴾ (بقره: ۲۳) و در جای دیگر در مورد مر و واژه «ریب المؤمنون» (طور: ۳۰) را به کار می‌برد؛ البته نه به این معنا که در وجود و عدم تردیدی وجود دارد و مر به همین لحاظ، «ریب» نامیده شده، بلکه به این سبب که چون زمان فرارسیدن مر (اجل) محل شک است، ریب نامیده شده و از این نظر، مردم همیشه نسبت به زمان مر، در ریب هستند، وگرنه در اصل وجود مر شکی ندارند.

الناس قد علموا ان لا بقاء لهم

لو انهم عملوا مقدار ما علموا
«ارتیاب» هم به معنای داشتن پندار ناپایدار است (راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه ریب)؛ مانند: ﴿... وَ لَا يَرْتَابِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ...﴾ (مدثر: ۳۱).
با توجه به آنچه در معنای ریب و شک گذشت، روشن شد که منکران معاد گاهی نسبت به معاد ریب

آخرت علمی ندارند. گویا خبر مربوط به آخرت به گوش آنها نخورده است. جمله ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا﴾ نیز به معنای آن است که خبر آن را شنیده و وارد دل‌هایشان شده، ولی در عین حال، در شک بوده، آن را تصدیق نکرده‌اند. جمله ﴿بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ﴾ هم حاکی از آن است که این عدم اعتقاد آنان به معاد، به اختیار آنان نیست، بلکه خدای سبحان دل‌های آنان را کور کرده؛ و چقدر دور است که با این حال، چیزی از معاد را درک کنند! (طباطبائی، بی تا، ج ۱۵، ص ۳۸۴).

باری، وقوع معاد در وقت خود، چنان روشن است که برخی آیات تأکید می‌کنند: مبدا نسبت به قیامت شک و ریب داشته باشید! ﴿... وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا...﴾ (زخرف: ۶۱).

البته در اینکه مرجع ضمیر «إِنَّهُ» در این آیه شریفه چیست، اختلاف است. برخی مفسران می‌گویند: وجود حضرت عیسی بن مریم است که بدون پدر و با اراده الهی موجود شد. برخی دیگر آن را قرآن می‌دانند؛ زیرا این معجزه بزرگ الهی، که از معاد خبر می‌دهد، خود گواه تحقق آن است (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۹۱). ولی با توجه به آیات قبل، که برخی مطالب مربوط به ماجرای حضرت عیسی در آن مطرح شده است، می‌توان گفت: سیاق آیات حاکی از آن است که مرجع ضمیر «إِنَّهُ» آن حضرت است؛ یعنی خدایی که قدرت آفرینش عیسای بدون پدر را دارد، قدرت انجام معاد را نیز دارد. (حکم الامثال فی مایجوز و ما لایجوز واحد). وانگهی، نه تنها وجود حضرت عیسی و کیفیت شگفت‌انگیز خلقت او، بلکه حتی کار خارق‌العاده او، یعنی زنده کردن مردگان (از سوی مخلوق خدا) نیز خود دلیل بر تردیدناپذیر بودن معاد و زنده کردن مردگان از سوی خدای خالق عیسی است. ﴿... وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى

بِأَذْنِی...﴾ (مائده: ۱۱۰).

دسته‌ای دیگر از آیات در پاسخ به منکران معاد، که از حقانیت معاد سؤال می‌کردند، با قسم و تأکید فراوان از تحقق معاد سخن گفته، می‌فرماید: آنها درباره حقیقت داشتن «نبا» (آن خبری است که دارای فائده عظیم باشد و به وسیله آن علمی حاصل شود، یا اینکه ظنی غالب ایجاد گردد... ر.ک: راغب اصفهانی، بی تا، ذیل واژه نبا) از آن حضرت سؤال می‌کردند که آیا واقعاً چنین امری حق است؟! ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ﴾ قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ (یونس: ۵۳). توجه به سه نکته در تفسیر و تبیین این آیه شریفه، ضروری است:

۱. «حق» در لغت، به معنای امری است که موافق و مطابق با واقع باشد (ر.ک: راغب اصفهانی، بی تا، ذیل واژه حق). ولی در اصطلاح دینی عبارت است از: چیزی که ادله علم آور به آن شهادت دهند یا در جایی که برای وصول به آن، راهی غیر از ظن وجود ندارد، ظن غالب اقتضای آن را داشته باشد. «والحق فی الدین ما شهدت به الاذلة الموجبة للعلم او اقتضاه غالب الظن فیما طریقہ الظن» (ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۳۲۹). اگر موارد استعمال حق در قرآن را بررسی کنیم رد پای معنای لغوی آن (ثابت و موافق با واقع بودن) در همه جا به چشم می‌خورد. راغب اصفهانی در مفرداتش، موارد استعمال حق در قرآن را برمی‌شمرد:

اول. فاعلی که فعلی را طبق مقتضای حکمت بیافریند؛ مانند: ﴿رُدُّوْا اِلَیَّ اللّٰهِ مَوْلَاَهُمْ الْحَقُّ﴾ (انعام: ۶۲).
دوم. فعلی که مقتضای حکمت است؛ مانند: «الموت حق والبعث حق...».

سوم. اعتقاد مطابق با واقع؛ مانند ﴿فَهَدَى اللّٰهُ الْاَزْدِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَا اٰخْتَلَفُوْا فِیْهِ مِنَ الْحَقِّ﴾ (بقره: ۲۱۳).

آن. علاوه بر این، لحن جمله نیز با سؤال از روی آگاهی تناسبی ندارد.

با توجه به نکات مزبور، می بینیم که خداوند به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داده است تا به منکران معاد، که از روی تمسخر و استهزا، از معاد سؤال می کردند، مؤكداً بفرماید: ﴿إِي وَرَبِّي...﴾. کلمه «ای» از حروف ایجاب و به معنای «نعم» است و همیشه همراه با قسم استعمال می شود. واژگان «وَرَبِّي» نیز قسم است که در پی آن درآمده؛ یعنی به پروردگام سوگند که هر آینه آن (عذاب یا معاد) حق، ثابت و مطابق با واقع است؛ یعنی آنچه وعده داده شده، حتماً انجام خواهد شد و تخلفی صورت نخواهد گرفت. جالب توجه آنکه این کلام الهی علاوه بر تأکیدی مانند قسم، جمله اسمیه، اَنْ و لام، که به طور مؤکد حاکی از قطعیت معاد است، در پایان هم بیان می دارد: ﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾؛ فکر نکنید که شما امکان ممانعت از انجام آن را دارید، بلکه هرگز توانایی نخواهید داشت تا خدا را در انجام آن عاجز کنید.

آیه شریفه دو نظیر دیگر در قرآن دارد:

یک جا پس از ادعای منکران مبنی بر اینکه قیامتی نخواهد بود، قرآن با قسم و تأکید، این ادعای بدون دلیل آنان را با لحنی متقن مردود می شمارد تا مبادا در آمدن معاد کوچک ترین تردیدی به خود راه دهند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ: ۳؛ نیز رک: حجر: ۵۸؛ کهف: ۲۱؛ مریم: ۶۱ و ۶۸؛ طه: ۱۵؛ حج: ۱۷؛ عنکبوت: ۵؛ سبأ: ۳۲؛ غافر: ۵۹؛ جاثیه: ۳۲؛ ذاریات: ۶۱؛ طور: ۸۱؛ واقعه: ۲۱، ۲۰، ۴۹ و ۵۹؛ مزمل: ۱۸؛ مرسلات: ۷۰؛ زخرف: ۶۱؛ حاقه: ۳۱). این آیه شریفه، که در پاسخ به منکران معاد است (آنان که آمدن معاد را محال می دانستند)، با

چهارم. فعل و قولی که در جای خود و به مقدار لازم و در وقت خود انجام خواهد گرفت؛ مانند: ﴿حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ﴾ (سجده: ۱۳).

۲. درباره مرجع ضمیر «هُوَ» در آیه شریفه، احتمالاتی مطرح است: برخی می گویند: مرجع آن قرآن، نبوت و شریعت است، و برخی دیگر می گویند: منظور بعث، قیامت و عذاب است (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۱۷۵؛ اندلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۷۱؛ فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۷، ص ۲۶۴؛ طبری، بی تا، ج ۱۱، ص ۸۵). ولی با توجه به سیاق آیات قبل و بعد، مناسب تر آن است که به عذاب اخروی یا همان معاد برگردد؛ همان گونه که برخی مفسران نیز مرجع ضمیر را وعیدی می دانند که خداوند در آیه قبل ﴿ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ﴾ (یونس: ۵۲) بیان کرده است (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۳۹۲؛ اندلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۷۶؛ زمخشری، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۲؛ ابن کثیر، بی تا، ج ۴، ص ۲۳۸).

۳. درباره اینکه سؤال منکران معاد از چه بوده نیز احتمالاتی داده شده است. برخی می گویند: سؤالشان برای آگاهی از واقعیت داشتن امر معاد بود. ولی با توجه به ظاهر ذیل آیه شریفه و نیز سیاق آیات قبل و بعد ﴿أَنْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (یونس: ۵۱-۵۴)، به نظر می رسد سؤال آنان از روی استهزا، طعنه و ریشخند بود، نه برای آگاهی نسبت به زمان وقوع قیامت؛ زیرا بیان می دارد: ﴿وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ...﴾ این عبارت با استهزا بیشتر تناسب دارد تا با سؤال از وقت قیامت برای آگاه شدن به

واژه «زعم» به گفته برخی مفسران به نقل از ابن عمر، مرادف دروغ و به نقل از شریح، کنیه دروغ است: «لکل شیء کنیه و کنیه الکذب زعموا» (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۳۰؛ فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۲۳؛ زمخشری، بی تا، ج ۴، ص ۵۴۸؛ آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۱۸؛ قرطبی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۳۵). اما زمخشری در الکشاف می نویسد: «الزعم: ادعاء العلم، و منه قوله - علیه السلام: زعموا مطية الكذب» (زمخشری، بی تا، ج ۴، ص ۵۴۸).

شبهه همین مطلب را آلوسی در روح المعانی بیان کرده و سپس اضافه نموده است: «بیشترین موارد استعمال «زعم» ادعای باطل است (آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۱۷). برخی دیگر مثل قرطبی این واژه را به معنای «گمان» می دانند: «الزعم هو القول بالظن» (قرطبی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۳۵). در اینجا، توجه به کلام راغب هم خالی از لطف نیست؛ او می گوید: «زعم»، حکایت کردن از قولی است که در مظان و معرض کذب باشد و بدین روی، در قرآن، در همه موارد استعمال آن، کسانی را که دارای زعم هستند، مذمت کرده است (ر.ک: راغب اصفهانی، بی تا، ذیل واژه زعم)، و در همین زمینه، طریحی بیان می دارد: «کل زعم فی القرآن کذب» (طریحی، ۱۹۸۵م، ذیل واژه زعم).

در هر حال، خداوند به پیامبر اکرم ﷺ دستور می دهد تا در ردّ این ادعای باطل کافران مبنی بر برانگیخته نشدنشان، با تأکید، در جمله قسمیه، آن هم پس از امر الهی (قُلْ)، بیان دارد: ﴿بَلَىٰ وَ رَبِّيَ...﴾. واژه «بلی» و جملات پس از آن به اثبات معادی پرداخته که کافران نفی کرده اند؛ هم از مبعوث شدن کافران، و هم از خیردار شدن آنها از اعمال ننگینشان خبر می دهد و علاوه بر این، در خاتمه آیه شریفه، به آسان بودن چنین امری برای خدا اشاره می کند: ﴿وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾.

دسته ای دیگر از آیات با الحان گوناگون، با تأکید و

تأکیدهای متعدد (ر.ک: درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۶۴)، از حتمیت معاد سخن گفته، بیان می دارد که هیچ ذره ای یا کوچک تر از آن در آسمانها یا زمین بر خدا پوشیده نیست، چیزی از علم خدا فوت نمی شود تا گفته شود: خدا نسبت به ذرات ابدان افراد یا اعمال آنان جاهل بوده و جهل او مانع تحقق معاد است، بلکه همه این امور در کتاب مبین (علم ذاتی خداوند یا در لوح محفوظ یا نزد فرشتگان) موجود است.

پس با توجه به ظاهر آیه، باید گفت: منظور از آسمان و زمین در آیه محل بحث، همین آسمان و زمین مادی است و آیه شریفه به وسعت علم الهی اشاره دارد (و همین کافی است تا پاسخی مناسب به این شبهه باشد که خداوند به ذرات ابدان بندگان علم ندارد، پس انجام معاد محال است)؛ و نباید آیه را بدون دلیل تأویل نموده، برای آن تفسیری خلاف ظاهر قایل شد. فخررازی می گوید: منظور از «فِي الْأَرْضِ» در آیه شریفه ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ يَعُزُّبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ علم الهی نسبت به ابدان، و جمله «فِي السَّمَاوَاتِ» اشاره به علم الهی نسبت به ارواح است. و هنگامی که خدا علم به ارواح و اشباح و نیز قدرت بر جمع آوری ابدان را داشته باشد جایی برای استبعاد معاد باقی نمی ماند (فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۲۵، ص ۱۹۲). ولی باید توجه داشت این کلام فخررازی، مبنی بر اینکه منظور از واژگان «فِي السَّمَاوَاتِ» علم الهی به ارواح است، خلاف ظاهر آیه شریفه است.

در جای دیگر، پس از بیان زعم کافران مبنی بر برانگیخته نشدنشان، همراه با قسم، باز هم با تأکید، پندار آنان را مردود شمرده، سخن از حتمیت معاد دارد: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعْتُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَنَّ ثُمَّ لَتَنبُوَنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (نغابن: ۷).

مردن نبود شدن است و آدمی پس از هلاکت و معدوم شدن، امکان اعاده نخواهد داشت؛ پس معادی برای او متصور نخواهد بود؛ زیرا اعاده معدوم محال است.

علامه طباطبائی در المیزان می‌نویسد: این جمله آنها «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ...» حاکی از آن است که آنان را عدم می‌دانستند و طبیعی است که آفرینش جدید به معدوم تعلق نخواهد گرفت (طباطبائی، بی تا، ج ۱۲، ص ۲۴۷). همین معنا را برخی دیگر از مفسران نیز یادآور شده‌اند، با این بیان که سوگند منکران در این آیه شریفه، حاکی از این باور است که آنان محال بودن بازگشت مردگان و زنده شدن آنان را از قبیل اعاده معدوم و امری بدیهی البطلان می‌پنداشتند (فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۰، ص ۳۲؛ ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۰۷).

اما قرآن تنها در آیات متعدد دیگر، پاسخی مناسب به این ادعاها داده، می‌فرماید: معاد وعده حق، ثابت و تخلف‌ناپذیر الهی است؛ یعنی خداوند، خود بر خویش فرض کرده که معاد را محقق سازد؛ پس حتماً انجام خواهد شد (ر.ک: انعام: ۱۲؛ انبیاء: ۱۰۳ و ۱۰۴؛ نجم: ۴۷؛ واقعه: ۹۵؛ آل عمران: ۲۵ و ۲۵؛ سبأ: ۸۷؛ کهف: ۲۱؛ حج: ۵ و ۶؛ غافر: ۵۹؛ شوری: ۷؛ زخرف: ۶۱؛ جاثیه: ۲۶؛ طور: ۸-۱؛ روم: ۴۳؛ شوری: ۴۷)، بلکه حتی در این آیات شریفه، پس از بیان وعده حق الهی و لزوم معاد، هدف آن را نیز تبیین می‌نماید: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ» (نحل: ۳۸-۳۹).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این کریمه علاوه بر تأکید نسبت به تحقق معاد، بیانگر علت برپایی معاد نیز هست؛ یعنی برقراری قیامت بدین سبب است که بین مطیع و

قسم‌های متعدد، بیانگر این معنا هستند که این امر الهی تحقق پیدا کرده و هیچ مانعی برای انجام آن وجود نخواهد داشت؛ مثلاً، آیات «وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّفْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ» (طور: ۸-۱) حاکی از تحقق بی‌چون و چرای عذاب الهی است و آیات بعد، خود گواه بر این حقیقت هستند که منظور از «عذاب الهی» همان عذاب اخروی است که در قیامت انجام می‌شود و دافعی نخواهد داشت: «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا فَوَيْلٌ لِلْمُكَدِّبِينَ» (طور: ۱۱-۹).

موضع‌گیری‌های منکران معاد و پاسخ قرآن

منکران معاد در مواجهه با دعوت به معاد از سوی پیامبران - هرچند امری بدیهی بود - موضع منفی اتخاذ کرده، برخوردهای متفاوتی داشتند؛ گاهی همراه با قسم، گاهی با اظهار عدم یقین و مانند آن و گاهی هم ایجاد شبهه می‌کردند. اما قرآن اگرچه در موارد متعددی مسئله تردیدناپذیر بودن معاد را بیان فرموده، ولی ادعاها و شبهات سخیف آنان را بیان و پاسخ می‌گوید تا مبدا همین تکرار سخنان بیجایشان دل‌های حق‌جویان را بی‌ثبات کند.

۱. انکار معاد همراه با سوگند

آنان گاهی با قسم‌های مؤکد، حیات پس از مرگ را انکار می‌کردند. حتی در برخی آیات، از «سخت‌ترین قسم» آنان سخن گفته است: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (نحل: ۳۸).

انکار معاد همراه با «سخت‌ترین قسم» به معنای این است که آنان با نهایت اصرار و تأکید، سوگند یاد می‌کردند که خدا مردگان را زنده نمی‌کند، بلکه بر این باور بودند که

«... وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً...» (کهف: ۳۶). گاهی هم می‌گفتند: به قیامت یقین نداریم: «وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيقِنِينَ» (جاثیه: ۳۲). برخی آیات هم حاکی از این معنا هستند که آنها نه تنها گمان نداشتند که قیامتی باشد، بلکه گمان به عدم قیامت هم داشتند: «... بَلْ زَعَمْتُمْ أَنَّ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا» (کهف: ۴۸؛ نیز ر.ک: قصص: ۳۹؛ جاثیه: ۲۴؛ تغابن: ۷؛ انشقاق: ۱۴)، بلکه حتی از برخی آیات استفاده می‌شود که (بعکس) آنان گمان داشتند که اصل خلقت انسان بیهوده است و معادی وجود ندارد: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون: ۱۱۵)، و یامی‌پنداشتند که آفرینش جهان به‌طور کلی، باطل و بدون هدف است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص: ۲۷).

۳. منحصر دانستن زندگی به همین زندگی دنیوی

از دیگر موضع‌گیری‌های منفی و شبهه‌افکنی‌های منکران معاد در برابر دلایل روشن پیامبران الهی و بدیهی بودن معاد، ادعای منحصر بودن حیات به همین زندگی دنیوی است؛ هرچه هست همین زنده شدن و مردن افراد در دنیا است؛ هیچ‌گونه برانگیختنی وجود نخواهد داشت. این دروغ بستن بر خداست که معادی وجود داشته باشد و نباید به کسی که ادعای وقوع معاد دارد ایمان آورد: «أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ» (هیهات هیهات لِمَا تُوَعَّدُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» (مؤمنون: ۳۵-۳۸).

به‌هرروی، اگرچه تحقق معاد بدون شک است، ولی منکران معاد برای ایجاد دست‌انداز در پیش روی پیامبران

عاصی، ظالم و مظلوم، مجرم و متقی، و حق و باطل تمییز داده شده، درباره‌ی آنها حکم الهی صادر گردد. وانگهی، با انجام معاد، کافران هم به دروغگو بودنشان در نفی معاد پی خواهند برد؛ زیرا با وقوع آن، همه‌ی حقایق، حتی بطلان گفتار منکران معاد هم آشکار می‌شود (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۴۸).

اما جمله «... وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (نحل: ۳۸) در آیه‌ی محل بحث، هم ممکن است اشاره به این نکته باشد که بیشتر مردم صحت این امر را نمی‌دانند؛ زیرا نسبت به خدا کافر شده، نبوت پیامبران را انکار کرده‌اند. همچنین امکان دارد گویای این حقیقت باشد که حکمت مبعوث شدن در قیامت را نمی‌دانند و به همین لحاظ، ایمان نمی‌آورند (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۶، ص ۱۵۷). شاید هم اشاره به ناآگاهی بیشتر مردم نسبت به قدرت لایزال الهی باشد؛ یعنی نمی‌توانند این حقیقت را درک کنند که خدایی که ابتدا انسان را بدون ماده و مدت و نیز بدون آلت و ابزار آفرید، توانایی آن را دارد تا او را پس از مرگ برگرداند، زنده کند (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۰، ص ۳۳)؛ چنان‌که برخی آیات به این معنا نیز اشاره دارند: «... كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ...» (انبیاء: ۱۰۴؛ نیز ر.ک: اعراف: ۲۹؛ طه: ۵۵؛ نوح: ۱۸؛ اسراء: ۵۱؛ یونس: ۴ و ۳۴؛ نمل: ۶۴؛ عنکبوت: ۱۹؛ روم: ۱۱ و ۲۷).

۲. اظهار عدم یقین

منکران معاد، که با دلایل و براهین محکم مواجه، و کاملاً از پاسخ به استدلال‌های متقن قرآنی و عقلی مستأصل می‌شدند، هیچ چاره‌ای نداشتند جز اینکه اظهار عدم یقین کنند و این درحالی‌که بود که معاد امری بدیهی بود. البته آنان موضع‌گیری‌های متفاوتی داشتند: گاهی اظهار می‌کردند که ما گمان نمی‌کنیم قیامتی وجود داشته باشد:

و شاید وجه انکار آنها، علاوه بر بی‌اعتقادی به وجود ماورای طبیعت، اعتقاد به این بود که اولاً، ممکن نخواهد بود انسانی که مرده است پس از متلاشی شدن و تبدیل به خاک، باز هم به بدن پوسیده او افاضه حیات گشته، زنده گردد. ثانیاً، آنها چنین مطالبی را از قبیل افسانه‌ها خرافات و قصه‌های خیالی پیشینیان خود قلمداد می‌کردند که سینه به سینه و نسل به نسل گشته تا به نسل کنونی رسیده است. پس، از نگاه آنان، لزومی نداشت که به یک امر افسانه‌ای بها داده شده، ایمان بیاورند (ر.ک: راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه سطر). اما قرآن کریم برای اثبات معاد و قدرت‌نمایی خداوند، آنها را به عبرت و پندگیری از سرنوشت پدرانشان فرامی‌خواند که دچار عذاب استیصال گشته و هلاک شدند و اکنون غیر از دیار خراب آنان چیزی از آنها بر جای نمانده است، و همین امر را دلیل قدرت الهی بر انجام معاد دانسته، می‌فرماید: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ (نمل: ۶۹). راستی، آیا معقول است انسان گفتار پیامبران خدا را، که نشئت گرفته از وحی الهی و هماهنگ با عقل است، رها ساخته، این همه آثار قدرت الهی، از جمله هلاکت و ریشه کن کردن کافران در زمان‌های سابق را نادیده انگارد و تنها به سخنان بدون دلیل، که نه از عقل و اندیشه، بلکه از هوای نفس، گم‌راهی و جهل سرچشمه گرفته است، بسنده نماید؟! آیا خدایی که قدرت بر هلاکت مجرمان دارد، قدرت زنده کردن آنها را ندارد؟! آیا شما هم از عقاید خرافاتی و روش جاهلانۀ آنها تأسی می‌کنید؟! ﴿فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾.

۵. سحر خواندن معاد

ترفند دیگر منکران معاد در برابر دعوت پیامبران به معاد تردیدناپذیر، نسبت سحر دادن بود. گاهی انسان به

خدا در دعوت به این امر بدیهی، درخواست زنده کردن پدران خود از سوی پیامبر را داشتند و فقط همین امر را دلیل صداقت آن حضرت می‌دانستند: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّوْنَا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (جاثیه: ۲۴-۲۵).

اما قرآن در همین آیه پاسخ می‌دهد: ﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِنُدِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ﴾ (جاثیه: ۲۶-۲۷). ظاهر «نَمُوتُ وَنَحْيَا» در آیات مزبور، دلالت دارد بر اینکه مراد آنان این است که برخی از ما می‌میریم و برخی زنده می‌شویم و بقای نوع انسان به همین منوال (موت گذشتگان و زنده شدن و آمدن آیندگان) به طور مستمر ادامه خواهد یافت. جمله «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» نیز این معنا را تأیید می‌کند. همین عقیده باطل و خرافاتی موجب شد تا پس از مواجه شدن با انذار پیامبران خدا نسبت به معاد، آنان را متهم سازند که «نسبت دروغ به خدا» می‌دهد، و می‌گفتند: ما به کسی که معاد و بازگشت انسان‌ها را مطرح می‌کند ایمان و عقیده نداریم؛ زیرا نه معادی هست و نه خداوند چنین موضوعی را مطرح فرموده است تا پیامبرش به مردم برساند، بلکه او از پیش خود به خدا نسبت دروغ می‌دهد.

۴. افسانه خواندن معاد

افسانه خواندن معاد هم یکی دیگر از ترفندهای مشرکان و منکران معاد در برابر دلایل و براهین روشنگر پیامبران بر تحقق معاد بود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَنْتَنَا لِمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ (نمل: ۶۷-۶۸؛ مؤمنون: ۸۲-۸۳؛ مطفین: ۱۱-۱۳).

ولی پذیرفتن این مسئله مشکل است که بگوییم: سحر امر باطلی است، پس نسبت ناروای سحر دادن به قیامت، برای باطل جلوه دادن آن است؛ بلکه می‌توان گفت: برخی از اقسام سحر اگرچه شرعاً امری مذموم است، ولی واقعیت دارد. از این روی، خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ...﴾ (بقره: ۱۰۲). پس اگر هر سحری باطل و پوچ بود، نباید این همه کارایی می‌داشت تا دیگران بتوانند از آن سوءاستفاده کنند. اما اینکه برخی، واژگان «سِحْرٌ مُّبِينٌ» را به «باطل مبین» معنا کردند خلاف ظاهر است و مؤیدی ندارند. بله، برخی از انواع سحر، از قبیل چشم‌بندی، واقعیتی ندارد؛ مانند: سحرهای فرعونیان در برابر حضرت موسی که قرآن به آن اشاره می‌کند: ﴿قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾ (اعراف: ۱۱۶). در این صورت، اگر منظور از نسبت سحر منکران معاد به زنده شدن افراد پس از مرگ، از قبیل قسم دوم سحر باشد، ممکن است برای کلام مفسران مزبور وجهی باشد؛ یعنی سحری که به معنای جلوه دادن چیزی بر خلاف واقع باشد، در این صورت، منکران معاد هم درصدد هستند تا چنین القا کنند که امر معاد خلاف واقع بوده و از نوع دوم سحر است.

اما علامه طباطبائی در المیزان می‌نویسد: منکران معاد و مشرکان، همان‌گونه که الفاظ قرآن را، که به سبب فصاحت و بلاغتشان برای آنان بسیار شگفت‌انگیز بود، سحر می‌خواندند، همین‌طور اخبار و محتویات و معارف بلند قرآن، همانند زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ را نیز سحر می‌دانستند، و این نسبت سحر دادن آنان به جهت

مرحله‌ای از دنائت، پستی و لجاجت می‌رسد که نه تنها در برابر حق سر تسلیم فرود نمی‌آورد، بلکه برای اینکه دیگران را هم از قبول حق بازدارد، برای ابطال آن، از سحر خواندن (و به‌طور کلی، هر نسبت ناروای دیگر) کوچک‌ترین ابایی ندارد. مشرکان و منکران معاد نیز دقیقاً همین برخورد را در قبال شخص پیامبر ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (یونس: ۲)؛ قرآن ﴿فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ (مدثر: ۲۴-۲۵) و حقایق قرآنی روا داشتند؛ و معاد از جمله حقایق قرآنی بود که نسبت ناروای سحر به آن دادند تا حق را باطل، و باطل را حق جلوه دهند: ﴿... وَلَكِنْ قُلْتُ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (هود: ۷).

کافران و تکذیبگران لقای الهی می‌گفتند: این مطالب قرآنی، که برای ما آورده‌ای تا ما از تو پیروی کنیم، سحری بین و آشکار است که عقول را تحت سیطره قرار می‌دهد و قلوب را تسخیر می‌کند. در نتیجه، بین مردها و همسران، بین مادرها و پدران، و به‌طور کلی، بین فامیل‌ها جدایی و تفرقه ایجاد می‌کند (ر.ک: رشیدرضا، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۱۸). برخی مفسران بر این باورند که چون سحر امری باطل است، از این رو، به معاد هم نسبت ناروای سحر دادند تا آن را باطل وانمود کنند. به عبارت دیگر، معنای ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ این است که سحر امر باطلی است. بدین‌رو، خداوند از قول حضرت موسی به فرعونیان می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ...﴾ (یونس: ۸۱). پس در اینجا هم «سحر مبین» به معنای «باطل مبین» است (فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۹، ص ۱۹۶؛ ر.ک: وهبة الزحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۲، ص ۲۲؛ برسوی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۱)، به نحوی که بطلان آن آشکار است.

این آتش سحر است که تکذیبش می‌کردید، یا اینکه درست) نمی‌بینید؟! (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۰).

۶. اظهار تعجب و استهزا

از دیگر شگردهای منکران جهان پس از مر با وجود تردیدناپذیری آن، این است که هنگام مواجهه با بیانات، احتجاجات و براهین روشن‌گر پیامبران، در تبیین معاد، از حربۀ تمسخر، ایجاد شک، یا اظهار تعجب استفاده می‌کردند (ر.ک: شوری: ۱۷ و ۱۸؛ زمر: ۵۶؛ جاثیه: ۳۲ و ۳۳)؛ مثلاً، به عنوان خبر تازه‌ای که قابل توجه است به یکدیگر می‌گفتند: می‌خواهید شما را راهنمایی کنیم به مردی که خبر از زنده شدن شما می‌دهد، پس از آنکه مرید و بدن شما ذره ذره شد، آن هنگامی که اجزای بدنتان قابل تشخیص نیست، آری، او می‌گوید: شما پس از ملامتی شدن بدنتان، دوباره زنده می‌شوید. آن‌گاه از روی تعجب، می‌گویند: انسان عاقل هرگز چنین اجازه‌ای به خود نمی‌دهد که چنان مطالبی را، که دور از عقل است، بیان کند! آیا این شخص به خدا افترا می‌بندد یا دیوانه است؟! زیرا کسی که عقل داشته باشد، چنین مطالبی بر زبان جاری نمی‌کند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَشِّرُكُمْ إِذَا مَرُّتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَقِيَ خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ حِنَّةٌ...﴾ (سبا: ۸-۷).

علامه طباطبائی می‌گوید: استفهام در این آیه شریفه، از روی تعجب است؛ زیرا آنان امر معاد و زنده شدن مردگان پس از فنا و نابودی را امری عجیب می‌دانستند، به گونه‌ای که انسان عاقل از آن سخن نمی‌گوید، مگر اینکه بخواهد مردم را دچار ضلالت، اشتباه و سرگردانی کرده، سوءاستفاده نماید. در غیر این صورت، باید دیوانه باشد (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۳۵۹). البته برخی بر این باورند که این گفته کافران حاکی از تمسخر پیامبر خداست؛

مبالغه در افترا بستن به کتاب الهی و لجاجت و عناد آنان با حقی بود که با صراحت بیان می‌شد، تا جایی که از نسبت سحر دادن به الفاظ قرآنی به سبب فصاحت و بلاغت آن، تجاوز نموده، به معانی آن الفاظ به لحاظ صحت و استقامتی که دارند نیز نسبت سحر دادند. بله، ممکن است گفته شود: مراد از «سحر» در آیه شریفه، تمویه و مغالطه است، به این نحو که پیامبر باطل را به صورت حق جلوه داده است؛ همانند اطلاق ملزوم و اراده لازم کردن؛ ولی باید گفت: این تفسیر با ظاهر آیه‌ای که شبیه همین نمونه است، سازگاری ندارد: ﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّا تُسْحَرُونَ﴾ (مؤمنون: ۸۸-۸۹) (ر.ک: طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۵۴). علامه در جای دیگر بیان می‌دارد: «قیل ان المراد بالسحر أن يخيل الشيء للإنسان على خلاف ما هو عليه فهو من الاستعارة أو الكناية» (همان، ج ۱۵، ص ۶۰). در جای دیگر، قرآن کریم پس از بیان مسئله معاد و تکذیب آن از سوی مشرکان، می‌فرماید: در قیامت، به آنان گفته می‌شود: ﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ (طور: ۱۴ و ۱۵) که مستفاد از این کریمه هم این است که یکی از موضع‌گیری‌های منکران معاد در برخورد با پیامبران، سحر و افسون خواندن جهان پس از مر بود. ولی هنگامی که خود را در صحنه قیامت یا در جهنم ببینند، قطعاً نه جای انکار وجود دارد و نه ممکن است آن را سحر ببینند.

علامه بیان می‌دارد: وزان این آیه شریفه، وزان آیه‌ای است که می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ (احقاف: ۳۴)؛ زیرا آیه شریفه ﴿هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا...﴾ نیز حاکی از همین معناست؛ یعنی به هنگام رانده شدن به سوی جهنم، به آنان گفته می‌شود: آیا

بی تا، ج ۱۸، ص ۳۹؛ نیز، ر.ک: قرطبی، بی تا، ج ۱۶، ص ۱۶) و روشن است که انسان در مواجهه با منطق و براهینی که با منافع مادی او تعارض داشته باشد و بخواهد آن را باور نکند به انواع حیل‌ها متشبث می‌شود که از جمله آنها تمسخر و تحقیر یا احیاناً اظهار تعجب است. دقیقاً چنین حربه‌ای در خصوص معاد نیز اعمال می‌شد و هنگامی که هیچ دلیلی بر بطلان ادعای پیامبران مبنی بر انجام آن نداشتند با خطباتی تمسخرآمیز، درخواست شتاب بخشیدن به آن را از آن حضرت می‌کردند.

۸. سؤال از وقت تحقق معاد

آنان گاهی از روی استهزا (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۰، ص ۸۰) یا سرکشی و نفرت (آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۳۴) از وقت تحقق آن سؤال می‌کردند: «قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَيَقُولُونَ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ملک: ۲۴-۲۶؛ نیز، ر.ک: انبیاء: ۳۸ و ۳۹؛ یس: ۲۹ و ۳۰ و ۴۸ و ۴۹؛ ذاریات: ۱۱-۱۴؛ ملک: ۲۴-۲۶). با توجه به سیاق این آیات در مطرح کردن مسئله آفرینش، کثرت و پراکندگی انسان در زمین و نیز محشور شدن او در قیامت، به نظر می‌رسد سؤال مذکور مربوط به زمان وقوع قیامت است. خدای متعال هم به پیامبر دستور می‌دهد تا به آنان بفرماید: علم به قیامت (در صورتی که الف و لام «الْعِلْمُ» برای عهد باشد) یا حقیقت علم (در صورتی که الف و لام «الْعِلْمُ» برای جنس باشد) (طباطبائی، بی تا، ج ۱۹، ص ۳۶۴) تنها نزد خداست، و خداوند هر کسی را که بخواهد به آن آگاه می‌کند؛ زیرا قیامت - همان‌گونه که از آیات متعددی استفاده می‌شود - امری است پنهانی و غیبی که هیچ‌کس از زمان وقوع آن آگاهی ندارد، و من تنها وظیفه دارم که شما را از آن روز بترسانم و تبیین وقت معاد از

زیرا آنان درحالی که آن حضرت را به خوبی می‌شناختند، در نقل مسئله زنده شدن انسان پس از مرگ از آن بزرگوار به عنوان «رَجُلٍ» یاد می‌کردند تا او و ادعاهایش را به سخریه بگیرند (قرطبی، بی تا، ج ۱۴، ص ۲۶۲-۲۶۳).

فخررازی هم می‌گوید: آنان معاد را آنچنان بعید می‌دانستند که گویی کسی بخواهد خبر دهد: خورشید از مغرب طلوع می‌کند (فخررازی، ۱۴۲۶ق، ج ۱۳، ص ۲۴۴)؛ به این معنی که بعید بودن معاد به باور آنها، به میزان محال بودن طلوع خورشید از مغرب بود.

در هر حال، خداوند در پاسخ می‌فرماید: به اینان بگو:

هیچ‌یک از این دو اتهام روا نیست، بلکه قیامت به زودی خواهد آمد و کسانی که به جهان واپسین ایمان نیاوردند، در آن سرا به عذاب الهی، و در این جهان در گمراهی ژرفی گرفتار خواهند ماند: «بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» (سبأ: ۸).

۷. استعجال نسبت به معاد

منکران معاد گاهی نسبت به وقوع معاد اظهار عجله می‌کردند: «... لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (شوری: ۱۷-۱۸). این استعجال آنان در معاد، به سبب جهل آنان نسبت به احوال، احوال و حقایق قیامت بود. از این رو، ترسی از وقایع قیامت نداشتند و درخواست وقوع آن را می‌کردند تا از این طریق، آن را بعید بشمرند؛ زیرا به آن ایمان نداشتند (طبرسی، ۱۴۲۵ق، ج ۹، ص ۴۵). اما مؤمنان همیشه از تحقق آن خائف بوده‌اند؛ چراکه آمدن آن را حق و وعده الهی می‌دانند که تخلف‌ناپذیر است.

علامه در این باره می‌نویسد: مراد از شتاب آنان در آیه شریفه، شتاب از روی سخریه و استهزاست (طباطبائی،

كَانَتْ حَفِيَّ عَنْهَا قُلُوبٌ إِنَّمَا عَلِمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ... ﴿ (اعراف: ۱۸۷؛ نیز، رک: نحل: ۷۷ و ۷۸؛ طه: ۱۵؛ نمل: ۶۵ و ۶۶؛ لقمان: ۳۴؛ احزاب: ۶۳؛ فصلت: ۴۷؛ شوری: ۱۷؛ زخرف: ۸۵؛ ملک: ۲۵ و ۲۶؛ جن: ۲۵ و ۲۶؛ نازعات: ۴۲-۴۴؛ عبس: ۲۱ و ۲۲). به روشنی از این آیه شریفه استفاده می‌شود که تنها خداست که در وقت مخصوصی پرده از روی قیامت برداشته، آن را آشکار می‌کند.

این معنا دلالت می‌کند بر اینکه ثبوت، وجود و علم به قیامت یکی است؛ یعنی قیامت (و ساعت) در کمون غیب الهی محفوظ بوده، هرگاه اراده کند آن را آشکار و ظاهر خواهد ساخت، بدون اینکه کسی غیر خدا بر آن احاطه داشته باشد و چگونه ممکن است کسی بر آن احاطه داشته باشد، یا برای چیزی از اشیا آشکار گردد، درحالی که ظهور و تحقق آن ملازم با نابودی و فناى اشیاست، و چیزی از اشیا وجود ندارد که چنان سعه وجودی داشته باشد که خود ناظر و محیط بر فناى خود باشد، یا فناى ذاتش برایش آشکار گردد. وانگهی، این نظام سببی حاکم بر عالم هنگام وقوع قیامت، تغییر پیدا خواهد کرد. علم و احاطه‌ای که بخواید در این عالم به قیامت تعلق بگیرد نیز جزو این عالم است که باید در آن نیز تبدل ایجاد شود. با توجه به آنچه گفته شد، روشن می‌شود که مراد از ﴿ثَقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (و الله اعلم) سنگین بودن علم به ساعت قیامت برای آسمان‌ها و زمین، در واقع، همان سنگینی وجود آن است (والله اعلم) (ر.ک: طباطبائی، بی تا، ج ۸، ص ۳۷۰) حاصل آنکه علم به قیامت چیزی نیست که امکان حصول آن برای غیر خدا وجود داشته باشد.

گاهی هم قرآن سر بسته، در پاسخ منکران، که از بازگرداننده افراد در قیامت و هنگامه تحقق آن سؤال می‌کنند، تنها از نزدیک بودن آن سخن به میان آورده است:

وظایف نبی نیست تا شما موعد آن را از او طلب کنید.

برخی مفسران در این باره می‌گویند: آنان تلاش داشتند تا وقتی مسئله معاد مطرح می‌شد، از برهه‌ای که قرار است معاد در آن واقع شود، سؤال کنند تا با طرح مسائل جزئی، وسیله‌ای برای استبعاد معاد بیابند؛ زیرا در صورتی که از سوی پیامبر وقتی برای معاد تعیین می‌شد، همین خود وسیله‌ای برای جدل و تکذیب بیشتر قرار می‌گرفت؛ چراکه با هیچ‌یک از معیارها و ملاک‌های مادی مدنظر آنان، که در مواضعشان وجود داشت، سازگاری نداشت. ولی خدای متعال به پیامبر آموخت تا برای آنان، موقعیت خود و محدوده رسالتش را تبیین نماید و بگوید: مهم این نیست که هنگامه وقوع فلان حادثه برای شما معین شود، بلکه آنچه مهم است آمادگی داشتن برای مواجه شدن با چنین حادثه‌ای است. وانگهی، برخی امور غیبی هستند که اختصاص به خدا دارند و هیچ‌کس حتی پیامبران هم از آنها اطلاع ندارند؛ معاد نیز یکی از آنهاست. علاوه بر این، توقیت معاد از وظایف پیامبران نیست تا شما چنین انتظاری داشته باشید (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۲۳، ص ۳۰).

وجه مزبور اگر چه به حسب ظاهر مطلوب شمرده می‌شود، ولی این در صورتی است که نتوان از طریق قرآن پاسخی دریافت کرد، بلکه باید گفت: وجه مطلوب تر آن است که گفته شود: ناباوران نسبت به معاد و به‌طورکلی، غیر خدا را یارای تحمل علم قیامت نیست و چنین امری محال و ناممکن است، نه اینکه امکان داشت، ولی اگر وقت تعیین می‌شد ممکن بود منکران معاد آن را نپذیرند و وارد مجادله و تکذیب شوند؛ همچنان که برخی آیات نیز در پاسخ به سؤال کنندگان از وقت معاد، به سر پنهان بودن وقت آن اشاره می‌کنند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْفَتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ

﴿... فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا﴾ (اسراء: ۵۱).

وقتی در این آیه شریفه مسئله معاد و بازگرداندن انسان‌ها مطرح می‌شود، منکران معاد ابتدا از بازگرداندن افراد سؤال می‌کنند. آیه هم در مقام جواب، خلقت اولیه آنان را بیان می‌کند تا امکان معاد و اعاده خلقت آنان را یادآور گردد. اما آنان از روی تعجب یا استهزا، سرهایشان را تکان داده سؤال دیگری را مطرح می‌کنند، و آن اینکه: در چه هنگامی قیامت محقق می‌شود؟ (راغب اصفهانی، بی‌تا، ذیل واژه نغض).

به نظر می‌رسد سؤالاتی از این دست، بیشتر انگیزه تمسخر دارد، نه انگیزه حقیقت‌جویی و پی بردن به واقعیت. اما خدای سبحان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد تا در جواب آنان بفرماید: شاید که نزدیک باشد! ولی زمان آن را مشخص نمی‌فرماید؛ زیرا - همچنان‌که قبلاً بیان شد - غیر از ذات الهی دیگران را یارای داشتن چنین علمی نیست و لازمه دانستن زمان قیامت می‌طلبد که علم به آن، در زمان معین، وجود داشته باشد؛ چیزی که امکان حصول آن برای غیر خدا وجود ندارد.

اما اینکه قرآن از نزدیک بودن قیامت سخن می‌گوید، «ممکن است به اعتبار حتمیت و ضرورت تحقق و وقوع آن باشد؛ زیرا بر اساس سخن امیرمؤمنان علیه السلام هر آینده‌ای نزدیک است: «کل متوقع آت و کل آت قریب دان» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خ ۱۰۳)؛ همچنان‌که ممکن است منظور نزدیک بودن نسبت به مجموع عمر جهان باشد که ازلیت آن اگر - مثلاً - هزار قرن هم باشد، باز هم اندک محسوب می‌شود. نیز امکان دارد به اعتبار آن باشد که برزخ، قیامت صغراست و از این حیث، نزدیک است. در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «فان احدکم اذا مات

فقد قامت قیامته، یری ما له من خیر و شر» (متقی هندی، ۱۳۹۹ق، ح ۴۲۱۲۳؛ دیلمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۴). از سوی دیگر، آمدن قیامت به طور دفعی و فقط متکی به اراده خدا خواهد بود: ﴿بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾ (انبیاء: ۴۰)؛ یعنی: (آتش قهر الهی) به صورت ناگهانی واقع خواهد شد و سبب بهت آنان می‌گردد. و چیزی که به صرف اراده الهی و بدون نیاز به استعداد قبلی انجام پذیرد با همان کلمه «کُن» تحقق خواهد یافت؛ «فَيَكُونُ». از این رو، برای آن نمی‌توان مدت و زمان معین کرد، و آنان که از تاریخ وقوع معاد می‌پرسیدند، نمی‌دانستند که قیامت در طول تاریخ نیست؛ زیرا خود تاریخ و زمان نیز به معاد می‌رسد. قیامت در مقطعی از زمان نیست تا پرسیده شود کی برپا می‌شود؟ بلکه بستر نظام طبیعت و بساط آسمان و زمین برچیده می‌شود و اصلاً وقت و زمان نمی‌ماند. زمان در صورتی وقوع خواهد یافت که حرکت و متحرکی باشد، و اگر منظومه تحریکی، اعم از سپهری و زمین رخت بر بندد، زمان متفی خواهد شد. پس نزدیک بودن آن به معنای قرب تاریخی نیست و کسی ظرف تحقق آن را نمی‌تواند پیش‌بینی کند. از این رو، فرمود: ﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ (احزاب: ۶۳؛ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۳۱۴).

نتیجه‌گیری

آیات فراوانی در قرآن نشان از بدهات و تردیدناپذیر بودن معاد دارند. آیات مزبور به چند دسته تقسیم می‌شوند که با الحانی همچون «یوم لاریب فیه»؛ «یوم القیامة لاریب فیه»؛ «ان الساعه لاریب فیه»؛ «یوم الجمع لاریب فیه» از معاد تعبیر می‌کنند. نیز در این زمینه، برخی آیات همراه با قسم و تأکیدهای متعدد، از حقانیت معاد سخن می‌گویند.

طریحی، فیخرالدین، ۱۹۸۵م، مجمع البحرین، بیروت، دار و مکتبه الهلال.

طوسی، محمدبن حسن، بی تا، التبیان، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۶ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دارالفکر.

فضل الله، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۹ق، من وحی القرآن، بیروت، دارالفکر.

قرطبی، محمدبن احمدبن ابی بکر، بی تا، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

متقی هندی، حسام الدین، ۱۳۹۹ق، کنز العمال فی تبیین الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسة الرساله.

مصطفوی، حسن، ۱۳۸۵، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.

وهبة الزحیلی، ۱۴۱۸ق، التفسیر المنیر، بیروت، دارالفکر.

منکران معاد با بیانات و شیوه‌های گوناگون، مانند انکار معاد همراه با قسم، اظهار عدم یقین، منحصر بودن قیامت به همین زندگی دنیوی و مانند آن به نفی و انکار معاد رو می‌آوردند.

اگرچه معاد امری تردیدناپذیر است، ولی چون تکرار برخی ادعاهای بی دلیل و شبهات از سوی منکران معاد ممکن است در دل برخی افراد ایجاد تزلزل کند، قرآن ادعاهایشان را بیان نموده، پاسخ می‌دهد.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین.

آلوسی، شهاب‌الدین، ۱۴۱۷ق، روح المعانی، بیروت، دارالفکر.
ابن‌کنیر دمشقی، اسماعیل بن، بی تا، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالاندلس.

اندلسی، ابو حیان، ۱۴۰۳ق، البحر المحیط، بیروت، دارالفکر.
جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، تفسیر موضوعی (معاد در قرآن)، قم، اسراء.

حقی برسوی، اسماعیل، ۱۴۰۵ق، روح البیان، بیروت، احیاء التراث العربی.

درویش، محیی‌الدین، ۱۴۱۵ق، اعراب القرآن و بیانه، بیروت، الیمامه.

دیلمی، حسن بن علی، بی تا، ارشاد القلوب، نجف، بی تا.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد، بی تا، مفردات الفاظ القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

رشیدرضا، محمد، بی تا، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت، دارالمعرفه.

زمخشری، محمودبن عمر، بی تا، الکشاف عن حقائق التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی تا، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۲۵ق، مجمع البیان، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

طبری، محمدبن جریر، بی تا، جامع البیان، قاهره، مکتبه ابن تیمیه.